

سفر سیاحتی

چند سال پیش قرار بودش، با چندتایی از رفقا یک سفر سیاحتی برم، کجا؟ آنتالیا! رفته بودم تا بیگیرم، از به آژانس خوب بلیط اما شنیدم اوضاع ترکیه هست حسابی خیط نشد خلاصه که برم کنسرت عینکیه عیب ندره، وزیر ما گفته خودش اینجه بیه! اما از آنجا که اگه خدا ببندد یک دری پشت سرش و ا مکنه یک در سبز دیگری دیدم با خوشحالی پرید از روی صندلیش تقی گفت رسیده تو خبرا، یک خبر مؤثقی اینجه نوشته هر کسی همسر روسی بیگیره یعنی بره به روسیه، اونجا عروسی بیگیره... بهش اقامت و حقوق، مدن به همراه زنه ازای به بعد هم حسابی نونش دیگه تو روغنه به جای ایکه انقدر فکر کجا و کی کنیم "خانوم سریع تو سیستم، برای هشت فوریه چار تا بلیط رزرو کن، همه برم به روسیه" دو هفته بعد چار تا جیون، با چار تا کیف دیپلمات سوار یک بوئینگ بودن، تیپ زده و با کراوات! یک دو سه ساعتی گذشت تا که به مقصد رسیدم تا که به مقصد رسیدم، خیلی چیزار فهمیدم اولیش ایکه فهمیدم قطب شمال گرمه هواش! هرکی که با پالتو بیه، مثل ما در میه باباش! دومیش ایکه فهمیدم، توی بلاد روسیه مرداشا دشداشه درن، زن ها چادر با پوشیه! سومیش ایکه هر طرف، هر جا نگاهت مبری نوشته اغلب عربی، جای زیون مادری! توی همی فکر و خیال بودم که یکهو بی هوا نشنگی سفر پرید از سرمان بایک صدا! غلام که خیس کرد خودش! جلال غشید به یک طرف! تقی که از ترس جونش یک قدم هم جلو نرف! وقتی به خورده حالمان خوب شد و تازه جا آمد بعد به چند دقیقه که ویندوز مان بالا آمد... پرسیدم از یکی بیه، این صدا مربوط به چیه؟ جواب داد این انفجارا، تو سوریه طبیعیه! باقیشه لازمه بگم یا ایکه کافیه دگه؟ بعله! به جای روسیه رفته بودم به سوریه! افتاده بودم توی تور، به جای تور گردش! خسته و گیج و مات و منگ، بین یک عده داعشی! خلاصا که رفته بودم، یار بابا کرم بشم قسمتمان بود این جوری، که زائر حرم بشم!

چطور در چهارشنبه سوزی نمیریم؟

هنوز چارشنبه سوزی نیومده، چند تا تلفات توی کشور داشتیم، مگه جنگه؟ به کم رعایت کنین که کمتر بسوزین! چطوری؟ این طوری:

